

برخورد روشنفکران مسلمان با تجدد و تأثیر آن بر مفهوم غرب‌شناسی در ایران

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۲۷

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۱/۱۶

احسان بخشنده*

مقاله

برخورد روشنفکران مسلمان با تجدد و تأثیر آن بر مفهوم غرب‌شناسی...

غرب‌شناسی شاید مفهومی نسبتاً جدید در علوم سیاسی به‌ویژه در ایران باشد. در این مقاله ابعاد مختلف برخورد روشنفکران مسلمان و از جمله ایرانی با پدیده مدرنیته و تأثیر آن بر دریافت ایرانی‌ها از غرب بررسی می‌شود. سؤال اصلی این پژوهش، نقش مدرنیته در شناخت ایران از غرب (غرب‌شناسی) و دلایل تنفر ایرانی‌ها از آن است. این پژوهش ضمن بررسی انتقادی روند غرب‌شناسی در ایران معاصر با تکیه بر مفهوم مدرنیته نشان می‌دهد غرب‌شناسی برخلاف شرق‌شناسی با قصد و برنامه قبلی به‌دست نیامده است و شرق‌نه‌تنها غرب را تارنمایی نمی‌کند، بلکه در مواقعی آن‌را نمایندگی هم می‌کند؛ همچنین یافته‌های این پژوهش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد غرب‌شناسی در ایران حاصل بازنمایی یک عکس‌العمل طبیعی و مخالفت با شرقی‌کردن ایران توسط غرب و نسبت‌دادن برجسب‌هایی (مانند تروریست) به ایران است که از یک گفتمان به ایدئولوژی تبدیل شد.

کلید واژگان: غرب، شرق، غرب‌شناسی، شرق‌شناسی، روشنفکران، مدرنیته.



غرب‌شناسی: شرق‌شناسی معکوس یا متضاد شرق‌شناسی؟

ریشه واژه غرب‌شناسی در فرهنگ لغات انگلیسی آکسفورد به نوشته‌های سال ۱۸۳۹ باز می‌گردد. در آن سال، مجله‌ای در انگلیس با عنوان *Blackwood's Edinburgh Magazine* خبری درباره یکی از شاهان ایرانی به نام سلطان محمود غزنوی (۹۷۱-۱۰۳۰) منتشر می‌کند. در این خبر از واژه غرب‌شناسی این‌گونه استفاده شد: «...سلطان محمود و رعایای ترکش...هیچ اطلاعی از غرب‌شناسی روزنامه‌نگاری، بودجه‌ریزی مالی و نظام پارلمانی قرن نوزدهم ندارند» (1839, Volume. 46, P.105). اما صادق جلال‌العظم، متفکر سوری و استاد فلسفه در دانشگاه دمشق، برای اولین بار در دوران معاصر عبارت «غرب‌شناسی» را به کار گرفت (Boroujerdi, 1996). العظم در سال ۱۹۸۱ در مقاله‌ای عبارت «شرق‌شناسی معکوس یا وارونه»^۱ را برای اشاره به غرب‌شناسی به کار بست. در آن مقاله، او دوگانگی میان شرق و غرب را می‌پذیرد و تأکید می‌کند که فقط دین اسلام دین اصیل و راه حل تمام مشکلات است. بعدها سعید در کتاب خود از همین عبارت «شرق‌شناسی معکوس» برای اشاره به «غرب‌شناسی» استفاده کرد.

با مرور ادبیات و پیشینه آکادمیک در باب غرب‌شناسی می‌توان گروهی از واژه‌ها را یافت که برای اشاره به غرب‌شناسی و تعریف آن به کار برده شده‌اند؛ واژه‌هایی همچون آینه، تصویر آینه‌ای، معکوس، روی دیگر سکه و واژگون برای توصیف غرب‌شناسی استفاده شده‌اند که همگی بر «شبیهِ بودن» دال دلالت می‌کنند.

برای مثال کورونیل (Coronil, 1996, p.56) غرب‌شناسی را نه شرق‌شناسی معکوس بلکه پشت تاریک یک آینه تعریف می‌کند. به عقیده کورونیل غرب‌شناسی در تضاد با شرق‌شناسی قرار دارد. نینگ (Ning, 1997, p.62) نیز همین تعریف را از غرب‌شناسی ارائه کرده است. وی می‌گوید غرب‌شناسی «متضاد شرق‌شناسی» است. در تعاریف دیگر، هاوارد (Howard, 1995, p.111) غرب‌شناسی را روی دیگر شرق‌شناسی می‌شناسد و کول (Cole, 1992, p.15) آن را «تصویر آینه‌ای شرق‌شناسی» تعریف می‌کند. فرایدمن (Friedman, 2009, p.92) نیز غرب‌شناسی را واژگون شرق‌شناسی می‌داند.

سنتوس (Santos, 2009, p.105) در این خصوص دو برداشت خیلی متمایز از

غرب‌شناسی ارائه کرده است؛ غرب‌شناسی اولاً ضدتصویر^۱ شرق‌شناسی است: تصویری که دیگران به عنوان قربانی شرق‌شناسی غربی از غرب نزد خود می‌سازند؛ دوم غرب‌شناسی به عنوان تصویر دوم^۲ شرق‌شناسی است: تصویری که غرب از خود دارد، هنگامی که دیگران را در معرض شرق‌شناسی قرار می‌دهد. او در توضیح می‌گوید که اولین برداشت از غرب‌شناسی یک «دام متقابل»^۳ است؛ زیرا قربانیان کلیشه‌سازی غربی همان قدرت را برای ساخت کلیشه‌های شرقی از غرب دارند که غرب از آن برای کلیشه‌سازی شرق استفاده کرد. این در حالی است که برداشت دوم به «نقد غرب هژمونیک» می‌پردازد. سنتوس (*Ibid, p.103-104*) در واقع معتقد است غربی‌ها در مغرب از غرب‌شناسی به عنوان تصویر دوم شرق‌شناسی استفاده کرده‌اند تا اروپامحوری هژمونیک و ارزش‌های غربی، استثنایی‌بودن غرب، بی‌هماتا بودن غرب و برتر بودن غرب را به همان طریقی که شرقی‌ها در مشرق از آن به عنوان یک ضدتصویر از شرق‌شناسی برای انتقاد از غرب استفاده می‌کنند، به باد انتقاد بگیرند. او معتقد است غرب‌شناسی به عنوان تصویر دوم شرق‌شناسی در غرب به حاشیه و فراموشی سپرده شده است؛ زیرا «غرب‌شناسی مناسب اجرای اهداف سیاسی همچون سرمایه‌داری و استعمارگری به عنوان ریشه‌های مدرنیته غربی نبود» (*Ibid, p.103*).

همچنین نینگ (*Ning, 1997*) استفاده از واژه غرب‌شناسی ضدیت با استعمارگری و قدرت‌طلبی تأکید کرده است. او غرب‌شناسی را یک راهبرد استعمارزدایی و ضداستعماری و چالشی برای آن دسته از برتری‌جویان غربی توصیف می‌کند که همیشه با شرق مغرضانه و متعصبانه رفتار کرده‌اند (*Ibid, p.62*). نینگ (*Ibid, p.65-62*) استدلال می‌کند که غرب‌شناسی در میان مردم مسلمان خاورمیانه «یک شکل خصمانه» شناخته می‌شود که به شدت با برتری‌جویی غرب و به‌ویژه برتری‌جویی آمریکا مخالفت می‌کند. وی می‌گوید: «در این موارد، غرب نیز به عنوان یک «دیگر» ساخته می‌شود و غرب‌شناسی در چشمان شرقی‌ها به‌طور مشخص با تمایلات ضداستعماری و ضد هژمونیک کشورهای جهان سوم تعریف می‌شود».

1. counter-image.
2. double image.
3. reciprocity trap.



نینگ غرب‌شناسی را متضاد شرق‌شناسی می‌داند؛ اما او معتقد است نگاه به غرب‌شناسی به عنوان «همتای شرق‌شناسی» عملی ناپسند است. با وجود این وی غرش و پیدایش چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی را مدلول غرب‌شناسی چین و «مبارزه آن با امپریالیسم و هژمونی» می‌داند. نینگ (*Ibid, p.64*) می‌گوید: غرب‌شناسی خود را به اشکال مختلف در زمان‌های مختلف متبلور می‌کند؛ اما بنیان غرب‌شناسی بر دشمنی با غرب به‌ویژه با امپریالیست‌های آمریکایی و گاهی هم امپریالیست‌های سوسیالیست شوروی استوار است (*Ibid, p.62*).

از دیدگاه نینگ، غرب‌شناسی یک «گفتمان» فرهنگی و اجتماعی در مقابله با برتری‌جویی فرهنگی غرب و یک نیروی ایدئولوژیکی برای به‌چالش کشیدن غرب است (*Ibid, p.66*). همچنین این دیدگاه مورد حمایت فورومیزو (*Furumizo, 2005, p.128-137*) قرار گرفته است. او غرب‌شناسی را یک مفهوم ایدئولوژیکی و درهم‌تنیدگی دیدگاه‌های مخالف با فرهنگ غرب می‌داند. این مخالفت در واقع همان مخالفتی است که به گفته چن (*Chen, 1992, p.688*) در شرق‌شناسی با استفاده از تکنیک‌ها و راهبردهای ایدئولوژیکی ابراز می‌شود و غرب‌شناسی را در «رابطه‌ای متناقض نما» با شرق‌شناسی قرار می‌دهد. از این دیدگاه، چن (*Ibid, p.710*) غرب‌شناسی را با شرق‌شناسی یکی می‌داند و این دانسته خود را این‌گونه توجیه می‌کند که اگر رفتار غرب در «تارنمایی»^۱ شرق یک رفتار امپریالیستی محسوب می‌شود، شرق نیز می‌تواند از غرب برای رسیدن به اهداف سیاسی خود در داخل کشور در لوای مبارزه با امپریالیسم استفاده کند. اما باید این نکته را در نظر داشت که برابردانستن غرب‌شناسی با شرق‌شناسی را نباید رابطه‌ای همچون رابطه «تصویر دوتایی» بلکه رابطه‌ای ضد تصویر در نظر داشت؛ به بیان دیگر چن اذعان دارد که غرب‌شناسی یک مفهوم ضد امپریالیستی با شرق‌شناسی که هدفی امپریالیستی دارد، در ضدیت است.

یکی دیگر از محققانی که غرب‌شناسی را به مخالفت و ضدیت با برتری‌جویی و سلطه‌جویی غرب نسبت می‌دهد، کورونیل است. کورونیل (*Coronil, 1996, p.56*) معتقد است غرب‌شناسی را نباید متضاد شرق‌شناسی دانست؛ زیرا این تضاد پنداری این مخاطره و خیال را به‌وجود می‌آورد که «گویی غرب‌شناسی و شرق‌شناسی را می‌توان همانند و

معکوس» دانست.

محققان، برای بررسی پدیده غرب‌شناسی در ایران، باید تاریخ روابط ایران و غرب را علاوه بر روایت‌های ارائه شده از فرهنگ، هنر و جامعه غرب بررسی کنند. یکی از عوامل مؤثر در بررسی روند غرب‌شناسی و تصویر غرب در ایران تأثیری است که مفهوم تجدد یا مدرنیته بر شناخت ایرانی‌ها از غرب داشته است. چارچوب مفهومی این مقاله نیز بر همین اساس است؛ یعنی رویکردی که آشنایی ایرانی‌ها با غرب را به تجدد و مدرنیته متصل می‌کند.

یکی از نظریه‌پردازان مشهور در این زمینه کریم مجتهدی (فیلسوف ایرانی) است که معتقد است تجدد یکی از سه موضوعی است که در غرب‌شناسی ایرانی‌ها مؤثر بوده است. به نظر وی، آشنایی ایرانی‌ها با علوم و فنون جدید و میزان تعمق آنها در علوم جدید و تجدد باعث آشنایی ایرانی‌ها با دنیای جدید غرب بوده است (حسنی فر، ۱۳۸۹).

این برخورد ایرانی‌ها با تجدد در مواردی باعث تعارض سنت و مدرنیته و گاه مشکلات و نابهنجاری‌هایی برای جامعه ایران شده است. مشهورترین نمونه آنها مسئله کشف حجاب اجباری و خلع لباس مبلغان دینی در حکومت رضاخان بود. معرفی تجدد به جامعه سنتی ایران در مواردی هم باعث ایجاد و پیشرفت علوم و فنون از جمله در حوزه نظامی و نیز تأسیس مدرسه و دانشگاه شده است.

همان‌گونه که داوری اردکانی (اردکانی، ۱۳۷۶) نیز گفته، قدرت سیاسی، فرهنگی و علمی در چهارصد سال اخیر به غرب منتقل شده و از این لحاظ نمی‌توان غرب را نادیده گرفت. به نوشته دهقانی (دهقانی، ۱۳۸۹)، داوری اردکانی معتقد است غرب یا غربی‌شدن تقدیر جمعی ماست و آنچه مهم است توجه به مبانی و اصول غرب در مواجهه با آن است. چنین رویکردی را دادبه نیز تأکید کرده است. دادبه (دادبه، ۱۳۸۵) معتقد است غرب دارای ارزش‌های اصیل و مثبت فرهنگی است که بی‌اطلاعی از آن منجر به اشاعه غرب‌ستیزی شده است.

محمدی و حکمت (محمدی و حکمت، ۱۳۸۹) نیز با ارائه رویکردی مشابه، واکنش ایرانی‌ها به عناصر فرهنگ غرب را به دو نوع مثبت و منفی دسته‌بندی می‌کنند. بر اساس این دسته‌بندی، واکنش‌های مثبت شامل شگفتی، مفتون‌شدگی و پذیرش و واکنش‌های منفی شامل سردرگمی، تمسخر، شایعه‌سازی، ظاهرسازی، تحریم، فریاد اعتراض و مبارزه



علنی است (همان، ص ۸۱). در این مقاله با بررسی نقش مدرنیته در شناخت ایران از غرب، محقق به بررسی برخورد روشنفکران ایرانی با غرب می‌پردازد و سعی می‌کند دلایل غرب‌شناسی ایرانی را بیابد.

تجدد و عکس‌العمل روشنفکران ایرانی در مقابل غرب

مواجهه ایرانی‌ها با «مدرنیته غربی» با سیاست‌های امپریالیستی غرب در ایران همراه شد تا ایرانی‌ها تصویر خود را از غرب بسازند. در این بخش رویارویی مشرق (از جمله ایران) با مفهوم مدرنیته غربی را بررسی می‌کنیم. در این زمینه، ابتدا رابطه مدرنیته و غرب‌شناسی بررسی می‌شود و سپس نحوه برداشت روشنفکران ایرانی از غرب ارائه می‌شود. نویسنده مقاله معتقد است مردم ایران در آن دوران از طریق روشنفکران با مقوله غرب آشنا شدند و به همین دلیل بررسی مواجهه روشنفکران ایرانی با مقوله غرب را می‌توان منشأ غرب‌شناسی ایرانیان دانست؛ چراکه عموماً رهبران فکری و دینی‌اند که افکار عمومی را در جامعه هدایت می‌کنند.

شرق‌شناسی در غرب اغلب در ادبیات، داستان‌ها، نمایش‌ها و فیلم‌ها و گاه نیز از طریق گزارش‌های دست اول دیپلمات‌ها و مسافران و سیاحان شکل گرفت. اما در شرق، غرب‌شناسی اغلب توسط خود غربی‌ها از طریق سیاست‌هایشان در قبال شرق نمود پیدا کرد.

به علاوه، غربی‌ها به دلیل حضور استعماری و امپریالیستی (نظامی) خود در شرق اطلاعاتی را از مشرق زمین کسب می‌کردند و با روش زندگی شرقی آشنا می‌شدند. اما شرقی‌ها از این مزیت تا حدودی برخوردار نبودند؛ شرقی در عوض در معرض سیاست‌های استعماری و استبدادی غرب قرار می‌گرفتند و از این طریق با آن آشنا می‌شدند. در بهترین حالت، شرقی‌ها در برهه‌ای از زمان از طریق مدرنیته با غرب آشنا و مجبور شدند برخی از جنبه‌های مثبت (مثلاً در علم و فناوری) و منفی (مثلاً در روابط جنسی و بی‌اخلاقی) غرب را در خود جذب کنند.

ضرب‌المثلی در زبان انگلیسی وجود دارد که می‌گوید «همیشه به اولین احساس و برخورد خود اطمینان داشته باش». اولین احساس مردم مشرق‌زمین به‌ویژه ایرانی‌ها از مغرب با مواجهه آنها با مدرنیته مقارن شد. مفهوم مدرنیته ابتدا از غرب با ارائه ایده‌ها، هنجارها و نهادها و علوم و فناوری‌های جدید آغاز شد. تجدد سپس به شرق (آسیا و از جمله ایران) وارد و با استعمار، توسعه سرزمینی و استثمار اقتصادی همراه شد

به «مدرن شدن دنیا و غربی شدن اروپا ارتباط دارد، به طریقی که تجدد غربی کم کم به عنوان روش مناسب تر و شاید هژمونیک جا افتاد».

با جستجو در متون مربوط به تجدد و تأثیر آن در شرق به ویژه در سرزمین های مسلمان می توان دو دیدگاه نسبتاً متفاوت یافت. گروهی از متفکران مسلمان معتقدند کشورهای مسلمان باید مفهوم غربی مدرنیته را به طور کامل بپذیرند. گروه دیگر بر این باورند که مدل غربی مدرنیته نباید در شرق مورد استفاده قرار بگیرد. گروه دوم البته تنها در موردی مدل غربی مدرنیته را می پذیرند که با اصول اسلامی و ویژگی های بومی و محلی جامعه هدف منطبق شود.

گروه اول، در طول قرون گذشته، جنبه های مختلف مدرنیته را پذیرفتند؛ در حالی که گروه دوم آن را به دلیل تقابل با اصول اسلامی یا ساختار محلی و بومی رد کردند. اگرچه حامیان دیدگاه دوم بیشتر از رقبای گروه اول بودند؛ اما این دو دیدگاه در برهه های زمانی تاریخی شانه به شانه هم حرکت کردند و باعث بروز جنبش ها و حتی انقلاب هایی در کشورهای مسلمان خاورمیانه شدند. در واقع فصل مشترک آکسیدنتالیزاسیون غرب در شرق مقاومت شرقی ها در مقابل برنامه های غربی شده مدرنیزاسیون بود. آنها معتقد بودند که مدرنیزاسیون با سکولاریزاسیون برابر است و چون سکولاریزاسیون ضد مذهب است؛ مدرنیزاسیون هم ضد مذهب است (Buruma and Margalit, 2005).

برای مثال در مصر محمد عبده متفکر مصری و دانشجوی جمال الدین اسدآبادی معتقد بود اگر مسلمانان می خواهند شکاف اسلام و مدرنیته را پر کنند، باید تغییر را به جوامع خود بر پایه اصول اسلامی راه دهند. او معتقد بود اسلام باید پایه اخلاقی یک جامعه مدرن باشد و مسلمانان نباید هر آنچه به نام مدرنیزاسیون انجام می شود بپذیرند.

سید قطب یکی دیگر از متفکران برجسته دنیای عرب از مصر نیز چنین دیدگاهی داشت. او بر این باور بود که اسلام و غرب با یکدیگر سازگار نیستند و مدرنیزاسیون شکستی برای مسلمانان است. البته سید قطب پیشرفت های علمی غربی ها را می ستود؛ اما با این حال معتقد بود مادی گرایی و سرمایه داری غربی دو آفت فرهنگ غربی اند که از بین خواهند رفت.

حسن البنا (بنیانگذار جنبش اخوان المسلمین مصر) نیز غرب را یک تهدید یافته بود. وی



معتقد بود غرب به سبک زندگی مسلمانان حمله کرده و چالشی است که «به تمامی جنبه‌های مخرب و فاسدکننده همچون پول و سرمایه، پرستیژ، تظاهر، لذات مادی، قدرت و وسیله پروپاگاندا مسلح شده است» (Hopwood, 2002, p.6).

حسن الترابی (متفکر و رهبر سودانی) نیز معتقد بود که این مدرنیته است که باید اسلامی شود و نه اسلام مدرنیته شود. به همین ترتیب در هند، متفکرانی همچون «سیداحمدخان» و «الطاف حسین حالی» تلاش کردند مدرنیته اروپایی قرن نوزدهم را اسلامی کنند. آنان در پی آن بودند تا به جای تقلید از مدرنیته غربی از آن در آثار ادبی خود بهره بجویند (Majeed, 2000, p.12).

در طرف دیگر این طیف، محمد طالبی (اسلام‌شناس تونسی) در قبال یکپارچه‌سازی اسلام با مدرنیته معتدل‌تر عمل می‌کرد. او معتقد بود اسلام باید با مدرنیته همزیستی داشته باشد. او مدافع روایتی از اسلام بود که به افراد «آزادی انتخاب و قدرت تفسیر دنیای معاصر و تشخیص خوبی‌ها و بدی‌های آن» بدهد (Hopwood, 2002, p. 9).

محمد عابد جابری، یکی دیگر از فلاسفه عرب، حامی مفاهیم غربی همچون دموکراسی و حقوق بشر بود. او بر این باور بود که تمامی مفاهیم مدرن از اصول سنتی غربی نشئت نمی‌گیرند و بنابراین نمی‌توان مدرنیته را مفهومی غربی دانست. او معتقد بود این چنین مفاهیمی که به نظر غربی می‌رسند، در واقع در چارچوب اصول اسلامی قرار می‌گیرند (Filali-Ansari, 2000).

محمد غزالی عضو پیشین اخوان المسلمین نیز چنین دیدگاه مشابهی داشت. او جنبه‌های علمی مدرنیته غربی را پذیرفت؛ اما برخی فلسفه‌های غربی همچون آتئیسم^۱ و کمونیسم را رد کرد (Hopwood, 2002).

در ترکیه، هم ملی‌گرایان و هم آنهایی که به غرب گرایش داشتند، اسلام را در تناقض با مدرنیزاسیون و وسترنیزاسیون می‌دانستند. غرب‌شناسی در ترکیه در واقع «روشی برای بازپس‌گیری اصالت گذشته که با ورود مدرنیزاسیون از بین رفته بود» بود و در عین حال ترک‌ها خواستار مدرنیزاسیون بودند (Ahiska, 2010, p.41).

مواجهه ایران با مدرنیته نیز در چنین کالبدی اتفاق افتاد. درحقیقت مسئله مدرنیته از قرن نوزدهم مشغله فکری نه تنها متفکران دیگر کشورهای اسلامی در خاورمیانه و آسیا

1. atheism.

بود، بلکه برای روشنفکران و رهبران مذهبی در ایران نیز به مسئله‌ای مهم و سنگ بنای درک ایرانیان از غرب تبدیل شد. در ایران، مدرنیته که از «دوره بیداری» در زمان ناصرالدین شاه قاجار شروع شد، باعث عکس‌العمل‌های بسیاری در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از سوی روشنفکران، رهبران مذهبی و بازیگران دولتی شد؛ به طوری که برخی از آنها مفهوم غربی مدرنیته را پذیرفتند و برخی دیگر آن را رد کردند.

میرسپاسی (Mirsepassi, 2000, p. 13) سه مرحله برای مدرنیته ایرانی تعریف می‌کند: ۱. پذیرش بی‌چون و چرای مدرنیته به عنوان یک مدل غربی که برای جایگزینی فرهنگ ایرانی طراحی شده بود؛ ۲. تغییر به یک پارادایم غربی از مدرنیته به همراه انتقاد از امپریالیسم و کاپیتالیسم؛ ۳. گردش و بازگشت به سوی گفتمان‌های اصیل اسلامی.

روشنفکران و رهبران مذهبی آن دسته افرادی را که به گرمی مفهوم غربی مدرنیته را پذیرفتند (مرحله اول) با عنوان غریزه طرد کردند؛ در مقابل گروه دیگر به افرادی که مدرنیته غربی را نپذیرفتند (مرحله دوم و سوم) «عقب‌افتاده ضدغرب» اطلاق کردند. حامیان گروه اول (مرحله اول) عمدتاً مقامات و دولتمردان شاه و خود شاه در رأس آنها بود؛ در حالی که روشنفکرانی همچون جلال آل احمد و علی شریعتی و رهبران مذهبی همچون امام خمینی و آیت‌الله بهشتی و مطهری حامیان گروه دوم و سوم (مرحله دوم و سوم) را تشکیل می‌دادند.

این دو دیدگاه در طول تاریخ در کنار یکدیگر در ایران همزیستی داشته‌اند؛ اما آن دیدگاه که مفهوم «غربی» مدرنیته را رد می‌کرد قدرت و حامیان بیشتری کسب کرده است. این دیدگاه را افرادی همچون شریعتی و امام خمینی گسترش دادند و در نهایت منجر به انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ شد. امام خمینی در حقیقت در کالبد همین گفتمان بود که انقلاب اسلامی را به عنوان «پاسخ مستقیم و غیرمستقیم به گفتمان مدرنیته» به طریقی که حکومت پهلوی اجرا می‌کرد، گسترش داد (Vahdat, 2002, p.131).

به طور کلی، عکس‌العمل ایران به مدرنیته در طی یک قرن و نیم گذشته را می‌توان از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی-فرهنگی که به ترتیب ریشه در سنت اسلام و بومی‌گرایی^۱ دارند، بررسی و تحلیل کرد. از دیدگاه سیاسی، آنانی که مخالف پذیرش مدرنیته از ریشه بودند، تدریجاً طرفداران بیشتری جذب کردند. مفاهیمی همچون اسلام سیاسی در مقابله



با مدل‌های غربی مدرنیته و محصولات آن (همچون استعمار و استبداد) به کار گرفته شدند و این منجر به گسترش ایدئولوژی ضدغربی در سطوح مختلف شد. از دیدگاه فرهنگی-اجتماعی، روشنفکران ایرانی خواستار بازگشت به خود و فرهنگ بومی ایرانی و اسلامی در مقابله با هجوم غرب شدند. آنان نقشی اساسی در پیدایش انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایفا کردند.

به همین طریق، آنان از جنبه‌های مثبت مدرنیته غربی همچون علوم و فنون برای جامعه ایرانی استقبال کردند؛ برای مثال امیرکبیر اصلاحات مشهور خود را بر پایه واردات علوم و فنون غربی (انگلیسی، روسی و فرانسوی) به ایران در قالب دانشگاه، بیمارستان و ارتش اجرا کرد. در زمان حاضر نیز شاهد اصرار ایران بر استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و دیگر فناوری‌های جدید همچون هوافضا و علوم پیشرفته پزشکی و مهندسی هستیم.

این دوگانگی در عکس‌العمل ایرانی‌ها به مدرنیته از ابتدا با نوعی علاقه قوی به پذیرش جنبه‌های علمی و نظامی مدرنیته و پذیرش جنبه‌های اجتماعی-سیاسی غرب (مثلاً نهادهای دموکراتیک) همراه بود (*Ibid, p.28*). این موضوع در تفکرات و سخنرانی‌های رهبران ایران به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نمود پیدا کرد؛ برای مثال امام خمینی در بسیاری از مواقع در جلسات و دیدارهای خود با دانشجویان و استادان دانشگاه و دولتمردان و سیاستگذاران بر «توسعه برنامه‌های توسعه بومی درونگرا» تأکید می‌کرد. آیت‌الله خامنه‌ای نیز در بسیاری از ملاقات‌های خود به‌ویژه با دانشجویان بر این مهم تأکید کرده است.

مخالفت ایشان با مدرنیته و توسعه غربی همانند اندیشه‌های امام خمینی در این زمینه از تجربهٔ رویارویی با رژیم شاه و دیگر رژیم‌های دست‌نشانده آمریکا در منطقه خاورمیانه ناشی می‌شد. آنان به وضعیت عراق و لیبی نگاه می‌کردند که برنامه‌های بلندپروازانه غربی‌سازی و رشد اقتصادی‌شان را آمریکایی‌ها طراحی کرده بودند تا جلو نفوذ شوروی در آن سه کشور گرفته شود؛ سیاستی که شکست خورد و درنهایت منجر به گسترش احساسات ضدغربی و ضدآمریکایی در منطقه شد.^۱ لیتل این شکست را نه یک شگفتی

۱. عراق و لیبی تحت سلطه ایدئولوژی سوسیالیستی شوروی بودند و غرب برای مقابله با شوروی برنامه‌هایی را در آن دو کشور به اجرا گذاشت تا با نفوذ شوروی مبارزه کند.

بلکه نتیجه‌ای از سیاست‌های غرب می‌داند، می‌نویسد: «سیاستمداران آمریکایی برای بیست سال تأکید داشتند که توسعه اقتصادی و اصلاحات سیاسی مانع از گسترش ناصریسم در منطقه می‌شود و ثبات را به عراق، لیبی و ایران به ارمغان می‌آورد. اما سیاستمداران آمریکایی هنگامی که مدرنیزاسیون در عوض در این کشورها منجر به پیدایش ملی‌گرایی بیگانه‌هراسانه و اسلام انقلابی شد، حیرت‌زده شدند (Little, 2003, p.194).

در مورد ایران، اشتباه‌های محاسباتی غرب در صدور شتاب‌زده مدرنیته غربی به جامعه ایرانی در گزارش‌های سازمان سیا و کارشناسان کاخ سفید به‌وضوح دیده می‌شد. تحلیلگران سیا در سال ۱۹۷۰ گزارش دادند که برنامه‌های بلندپروازانه مدرنیزاسیون توسط شاه به او اعتماد به نفس کاذب داده بود؛ به‌طوری‌که او را تبدیل به یک دیکتاتور در خانه خود کرده بود (Ibid).

در یک مثال دیگر، گری سیک (کارشناس خاورمیانه کاخ سفید) به دولت آمریکا هشدار داد که اصلاحات شاه تحت برنامه مدرنیزاسیون غربی «نتایج معکوس» در برداشته است. سیک به جناح راست مسلمان اشاره می‌کند «که برنامه‌های مدرنیزاسیون شاه را بسیار لیبرال می‌پنداشتند و معتقد بودند این برنامه‌ها جامعه ایرانی را به‌شدت از ارزش‌های سنتی خود دور می‌کند.» سیک معتقد بود این‌ها تهدیدی برای رژیم شاه هستند (Ibid, p.224). جورج بال (مشاور جیمی کارتر) نیز برداشتی مشابه با سیک داشت. او برنامه‌های مدرنیزاسیون «وارداتی» را مسئول شکست رژیم شاه و «عواقب انقلابی ناخواسته» برای آمریکا که منجر به آکسیدن‌تالیزاسیون غرب توسط ایران شد، می‌دانست (Ibid, p.226).

آمریکاستیزی و ضدیت با غرب در ایران

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آمریکا برای تثبیت سلطه خود بر خاورمیانه به دو تاکتیک عمده متوسل شد: تقویت متحدان و تضعیف دشمنان. این سیاست تا کنون ادامه یافته است. آمریکا، برای انجام اولی، متحدان عرب خود را وسیله‌ای برای تضعیف نیروهای سیاسی محلی که هژمونی منطقه‌ای را به چالش می‌کشیدند، حمایت می‌کرد. اما آمریکا در تاکتیک دوم یا از مداخله مستقیم نظامی استفاده می‌کرد یا بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای را تشدید می‌کرد.

میچل (Mitchell, 2004, p. 88) معتقد است آمریکا از این دو تاکتیک استفاده کرد تا



ظاهراً موقعیت خود را در خاورمیانه تثبیت کند و با دشمنانش (ضدآمریکایی‌ها) بجنگد؛ اما در عوض این تاکتیک‌ها منجر به پیدایش تنفر از آمریکا و گسترش آمریکاستیزی شد. او آمریکاستیزی را اصولاً مدلول دو دلیل عمده می‌داند: ۱. حمایت واشنگتن از رژیم‌های نامحبوب دست‌نشانده در خاورمیانه همچون رژیم ایران (قبل از انقلاب)؛ ۲. شکست مداخله نظامی آمریکا در بلندمدت با هزینه میلیارد دلاری و تلفات انسانی زیاد.

حمایت آمریکا از رژیم سرکوبگر ایران در دهه ۱۹۷۰ را می‌توان یکی از ریشه‌های آمریکاستیزی در ایران دانست. صاحب‌نظران، آمریکاستیزی را مدلول حمایت قاطع آمریکا از دیکتاتوری نامحبوب محمدرضا شاه پهلوی که به تأسیس شکنجه‌گاه ساواک با حمایت مستشاران آمریکایی و اسراییلی منجر شد، می‌دانند (Makdisi, 2002. Keddie, 1981. Baxter and Akbarzadeh, 2008; Graber. 2009).

این حمایت به ایجاد حس آمریکاستیزی در میان مردم ایران انجامید. به‌طور کلی می‌توان غرب‌شناسی ایرانیان را که در قالب حس تنفر به‌ویژه از آمریکا رواج پیدا کرده است، را به دسته عوامل زیر نسبت داد:

۱. تفاوت‌های مذهبی بین ایران و غرب: مطالعه تاریخی نقش غرب در ایران نشان می‌دهد که تفاوت‌های مذهبی را می‌توان یک دلیل عمده تنفر ایرانیان از غرب دانست؛ برای مثال در ۱۹۳۵، شاه ایران تحت حمایت آمریکا تصمیم گرفت البسه غربی را در ایران رواج دهد. او زنان محجبه را به زور وادار می‌کرد برخلاف عقیده مذهبی‌شان حجاب خود را بردارند. در مورد دیگر، رضا شاه یک روحانی مسجد را در شهر قم به باد کتک گرفت؛ چون از همسر شاه که برای زیارت به حرم رفته بود، خواست حجابش را رعایت کند. شاه همچنین عزاداری مذهبی ایرانیان در طول محرم و ماه صفر را ممنوع اعلام کرد و دستور داد در مساجد همانند کلیساها در غرب صندلی برای عزاداران بگذارند. به نمونه‌های بسیار دیگر نیز می‌توان اشاره کرد.

۲. نفوذ اجتماعی-فرهنگی: عوامل فرهنگی و اجتماعی نیز در ایجاد احساسات ضدغربی در ایران در طول تاریخ نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند؛ برای مثال اکثر جامعه ایران از شاه به‌دلیل صرف بیت‌المال برای سفرهای خارجی خشمگین بودند، درحالی که بسیاری از عشایر و روستاییان ایران دوران سختی را می‌گذراندند. آنها شاه و اعضای خانواده سلطنتی را به اشرافی‌گری، طاغوت و افراط در تفریح و نیز انباشت مال برای خود متهم می‌کردند. مردم از اینکه خانواده شاه بزرگترین ملاک کشور به حساب می‌آمدند ناراحت

بودند، به علاوه اکثر ایرانی‌ها نمی‌توانستند لباس‌ها و کلاه‌های غربی را با زور و اجبار بپوشند. در نمونه دیگر، نیروهای دولتی عشایری را که از سکونت خودداری می‌کردند، کتک می‌زدند. نقد مدل غربی تجدد نیز یکی دیگر از این عوامل است. در واقع هدف از تحركات ضد مدرنیزاسیون در ایران که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اوج خود رسید، پذیرش مدرنیته اما در کالبد بومی ایرانی و بعدها ایرانی-اسلامی و نه غربی بود. یکی دیگر از اهداف این تحركات این بود که تأثیرات مخرب استعمار و استکبار بر جامعه ایرانی را خنثی کنند. از این تأثیرات مخرب می‌توان به تلاش برای تغییر سبک زندگی سنتی و الگوهای فرهنگی بومی ایرانی‌ها همچون بحران شهرنشین کردن روستاییان و تغییر پارادایم فکری و روشنفکری اشاره کرد. در حقیقت همان‌طور که میرسپاسی (Mirsepassi, 2000, p. 73) اشاره می‌کند مدرنیزاسیون در ایران به برخی ابعاد و فضاهاى زندگی مردم تزریق شد اما «هرگز به مدرنیته نینجامید». همین تأکید بر اجرای اجباری برنامه‌های مدرنیزاسیون غربی باعث شکل‌گیری تدریجی و تکامل گفتمان غرب‌شناسی در ایران و ایجاد حس تنفر از آمریکا در میان ایرانی‌ها شد.

۳. عوامل سیاسی: بخش اعظم خشم ایرانی‌ها از غرب به دلیل تفاوت‌ها و اختلاف نظرهای سیاسی ایران و غرب به‌ویژه با آمریکا و انگلیس پس از انقلاب اسلامی ایران است. روحانیان ایران همیشه از چپاول منابع طبیعی کشور توسط غرب شکایت می‌کردند؛ همچنین معترض بودند که چرا از دولت‌های سلطنتی ایران به غربی‌ها مدام امتیازات سیاسی، اقتصادی و نظامی می‌دهند؛ برای مثال نهضت تنباکوی ۱۸۹۱ به رهبری یک روحانی در اعتراض به اعطای امتیاز بهره‌برداری از تنباکو به انگلیسی‌ها بود. اعتراض علیه امتیاز نفتی داری، کنوانسیون انگلیسی-روسی ۱۹۰۷ که بر اساس آن انگلیس و روسیه بدون اطلاع دولت ایران را به دو منطقه نفوذ خود تقسیم کرده بودند، قرارداد انگلیسی-ایرانی ۱۹۱۹ که بر اساس آن ایران می‌توانست به مستعمره انگلیس تبدیل شود، تنها نمونه‌هایی از پایه‌های غرب‌شناسی ایرانی‌ها از لحاظ سیاسی است. تمامی این نمونه‌ها بدون شک باعث ایجاد بی‌اعتمادی به غرب در میان ایرانی‌ها شد؛ به علاوه اقدامات خصومت‌آمیز غرب ضد منافع ایران پیش و پس از انقلاب اسلامی به تشدید خشم ایرانی‌ها از غرب و به‌ویژه آمریکا کمک کرد. کودتای مهندسی‌شده توسط سیا در ۱۹۵۳، استثمار نفت ایران توسط انگلیس، عملیات ناتمام طبس، اعمال تحریم‌های ظالمانه و یک‌جانبه،



تهدیدات نظامی آمریکا و حمایت آن از گروه‌های تروریستی علیه نظام ایران تنها نمونه‌ای از مناقشات سیاسی دوجانبه ایران و غرب به رهبری آمریکاست که در نهایت موجب شناخت ایرانی‌های از غرب در دوره معاصر شده است. همچنین دو طرف اختلافاتی درباره موضوعات بین‌المللی و در صدر آنها مسئله فلسطین و اسرائیلی‌ها دارند؛ به طوری که این مسئله را منبع اصلی خصومت ایران و غرب می‌دانند. مقامات ایرانی سیاست مهاد غرب را مشکل اصلی مردم ایران و دیگر مسلمانان در منطقه خاورمیانه می‌دانند. آنان معتقدند سیاست‌های غرب باعث بروز مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در ایران شده است.

همچنین در کل خاورمیانه، مردم آمریکا را یک مداخله‌گر می‌دانند. این درک با حمله آمریکا به افغانستان، عراق و لیبی و تهدیدات پیوسته حمله به سوریه و گزینه نظامی علیه ایران شدت یافته است. درک عمومی خاورمیانه در واقع این است که سیاست مغرضانه غرب در قبال اسرائیل و رژیم‌های عربی یکی از دلایل خشم مردم از آمریکاست.

نتیجه

پژوهش حاضر نشان داد غرب‌شناسی ایرانی برخلاف شرق‌شناسی آمریکایی با قصد و برنامه قبلی و با انگیزه‌های سیاسی و استعماری به دست نیامده است. در شرق‌شناسی می‌توان عنصر استثمار یا «تارنمایی» شرق توسط غرب را مشاهده کرد؛ در حالی که در غرب‌شناسی اکثریت شرق اصولاً قادر به استثمار غرب نیست و نه تنها آن را تارنمایی نمی‌کند بلکه آن را نمایندگی هم می‌کند. بنابراین غرب‌شناسی ایرانی یک بازنمایی از یک عکس-العمل طبیعی و مخالفت با شرقی کردن ایران توسط غرب و دادن برچسب‌هایی به ایران همچون «صادرکننده و حامی تروریست که در حال توسعه سلاح هسته‌ای و نقض حقوق بشر» است که از یک گفتمان به ایدئولوژی تبدیل شد و دیدگاه ایرانی‌ها به‌ویژه روشنفکران و رهبران ایرانی را به غرب تغییر داد. اکثر ایرانی‌ها از غرب تنفر دارند، نه به این دلیل که آنها مخالف ارزش‌های غربی‌اند و می‌خواهند آن را از بین ببرند، بلکه دلیل اصلی خشم ایرانی‌ها از غرب به‌ویژه آمریکا این است که مردم ایران تحت تأثیر سیاست‌ها و رفتارهای غرب دچار مشکلات و عقب‌ماندگی‌های فراوان در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شده‌اند.

همچنین پژوهش حاضر دریافت که غرب‌شناسی در ایران (و شاید در خاورمیانه)

به شدت به آمریکاستیزی مربوط است. برخی از پژوهشگران آمریکاستیزی در خارمیانه را عمدتاً به ارزش‌های فرهنگی و تفاوت‌های مذهبی شرق و غرب، سیاست خارجی غرب در شرق و مسائل داخلی کشورهای خاورمیانه نسبت می‌دهند. یافته‌های این پژوهش نشان داد روشنفکران ایرانی تحت تأثیر تجدد و مدرنیته غرب را دریافتند و در این میان عمدتاً به دلیل تفاوت ارزش‌های فرهنگی و مذهبی و انگیزه‌های استعمارگرایانه غرب در ایران، غرب‌شناسی به یک گفتمان انقلابی و سپس ایدئولوژی آمریکاستیزی تبدیل شد.

غرب در دوران تمدنی خود توانست برتری‌اش در حوزه علوم و فنون جدید را نشان دهد و به دستاوردهایی رسید. این دستاوردها خود را در قالب تجدد به ایرانی‌ها معرفی کرد و منجر به سلطه غرب بر ایران شد. به نظر می‌رسد برخورد روشنفکران ایرانی با غرب، همان‌گونه که در این مقاله نشان داده شد، از نوع واکنشی و عکس‌العملی بوده است و به دلیل استیلای غرب و سیاست‌های سلطه‌گرایانه آن در قبال ایران به مرحله شناخت نرسیده است.

به‌طور کلی در مقاله حاضر مقوله غرب‌شناسی و حس تنفر ایرانیان از غرب به‌ویژه آمریکا مد نظر قرار داده شد و یافته‌های پژوهش نشان داد ایرانیان از ابتدا به غرب حس تنفر نداشته‌اند؛ اما نوع برخوردی که آنها از غرب به‌واسطه اعمال سیاست‌های کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا در ایران دریافت کردند، در نهایت منجر به ایجاد حس تنفر از غرب در بین ایرانیان شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

- دادپه، اصغر، «حکایت غرب‌شناسی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۹۹-۱۰۰، ۱۳۸۵.
- داوری اردکانی، رضا، «پرسش از غرب»، مجله فرهنگ، ش ۲۴، زمستان ۱۳۷۶.
- دهقانی، رضا، «غرب و غرب‌زدگی در اندیشه دکتر داوری با تکیه بر ملاحظات اخذ و اقتباس مقولات غرب جدید»، فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۱، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- حسنی فر، عبدالرحمن، «غرب‌شناسی ایرانیان بر اساس نظرات استاد کریم مجتهدی»، فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۱، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- محمدی، سید بیوک و ناهید مؤید حکمت، «بررسی واکنش‌های ایرانیان به عناصر فرهنگی غرب»، فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۱، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- Ahiska, Meltem, *Occidentalism in Turkey, questions of modernity and national identity in Turkish radio broadcasting*, India: I.B, Tauris Publishers, 2010.
- Al-e Ahmad, Jalal, *Occidentosis: a plague from the West*, Translated by Robert Campbell, Hamid Algar, 1986.
- Baxter, Kylie, Shahram Akbarzadeh, *US Foreign Policy in the Middle East: The Roots of Anti-Americanism*, New York: Routledge, 2008.
- Boroujerdi, Mehrzad, *Iranian Intellectuals and the West: The Tormented Triumph of Nativism*, Syracuse: Syracuse University Press, 1996.
- Buruma, Ian and Avishai Margalit, *Occidentalism: a short history of anti-Westernism*, Germany: Atlantic Books, 2005.
- Chen, Xiaomei, *Occidentalism*, UK: Oxford University Press, 1995.
- Filali-Ansari, Abdou, "Can modern rationality shape a new religiosity? Mohamed Abed jabri and the paradox of Islam and modernity", In Ronald L. Nettler, Mohamed Mahmoud & John Cooper (eds.), *Islam and Modernity: Muslim Intellectuals Respond*, US: I. B. Tauris, 2000.
- Hopwood, Derek, "The Culture of Modernity in Islam and the



Middle East," in *Cooper et al eds*, 2002.

- Islam and Modernity, US: I. B. Tauris.
- Kennedy, Valerie, *Edward Said: A Critical Introduction*, Cambridge: Polity Press, 2000.
- Little, Douglas, *American Orientalism, The United States and the Middle East Since 1945*, US: I.B. Tauris& Co Ltd, 2003.
- Majeed, Javed, "Nature, hyperbole, and the colonial state: Some Muslim appropriations of European modernity in late nineteenth-century Urdu literature", In Ronald L. Nettler, Mohamed Mahmoud & John Cooper (eds.), *Islam and Modernity: Muslim Intellectuals Respond*, US: I. B. Tauris, 2000.
- Mirsepassi, Ali, *Intellectual Discourse and the Politics of Modernization: Negotiating Modernity in Iran*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 2000.
- Mitchell, Timothy, "American Power and Anti-Americanism in the Middle East", In Andrew Ross and Kristin Ross, *Anti-Americanism* (eds.), USA: New York University Press, 2004.
- Said, Edward, *Orientalism*, US: Vintage Books, 1978.
- Sardar, Ziauddin, *Orientalism*, Buckingham: Open University Press, 1999.
- Porter, Dennis, "Orientalism and its Problems, " In *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory*, eds, 1994.
- Venn, Couze, *Occidentalism: modernity and subjectivity*, UK: Sage, 2000.
- _____ "Get Rid of the Shah" was the Cry Throughout the Country", MERIP Reports, No. 75/76, Iran in Revolution, Mar.-Apr., 1979. Available at: <http://www.jstor.org/stable/3012312> [Accessed: 09/11/2009].
- Bilgrami, A," Occidentalism, the Very Idea: An Essay on

- Enlightenment and Enchantment", *Critical Inquiry*, 32(3) , 2006.
- Carrier, James G, "Occidentalism: The World Turned Upside-down", *American Ethnologist*, Vol. 19, No. 2, May, 1992, Available at: <http://www.jstor.org/stable/645033> [Accessed: 30/10/2009].
 - Cole, Juan R. I, "Invisible Occidentalism: Eighteenth-Century Indo-Persian Constructions of the West", *Iranian Studies*, Vol. 25, Issues 3 and 4, 1992.
 - Coronil, Fernando, "Beyond Occidentalism: Toward Non-imperial Geo-historical Categories", *Cultural Anthropology*, Vol. 11, No. 1, Feb., 1996, Available at: <http://www.jstor.org/stable/656209> [Accessed: 30/10/2009].
 - Friedman, Jonathan, "Occidentalism and the Categories of Hegemonic Rule", *Theory Culture Society*, Vol. 26, No. 7 & 8, 2009, Available at: <http://tcs.sagepub.com/cgi/content/abstract/26/7-8/85> [Accessed: 12/03/2010].
 - Furumizo, Eiki, "East Meets West and West Meets East: A Comparison of Occidentalism and Orientalism", *The Review of Communication*, Vo. 6, No. 2-3, 2009, Available at: <http://www.informaworld.com/smpp/content~db=all~content=a723808432> [Accessed: 12/03/2010].
 - Graber, Doris A, "Looking at the United States Through Distorted Lenses: Entertainment Television Versus Public Diplomacy Themes", *American Behavioral Scientist*, 52; 735, 2009, Available at: <http://abs.sagepub.com/cgi/content/abstract/52/5/735> [Accessed: 05/05/2010].
 - Hopwood, Derek, "The Culture of Modernity in Islam and the Middle East, "in Cooper et al eds, *Islam and Modernity*, US: I. B. Tauris, 2002.
 - Howard, Rhoda E, " Occidentalism, Human Rights, and the



Obligations of Western Scholars, "*Canadian Journal of African Studies/Revue Canadienne des Études Africaines*, Vol. 29, No. 1, 1995, Available at: <http://www.jstor.org/stable/485782> [Accessed: 30/10/2009].

- Keddie, Nikki R, "Iranian Revolutions in Comparative Perspective", *The American Historical Review*, Vol. 88, No. 3, Jun., 1983, Available at: <http://www.jstor.org/stable/1864588> [Accessed: 30/10/2009].
- Makdisi, Ussama, "Anti-Americanism in the Arab World: An Interpretation of a Brief History", *The Journal of American History*, Vol. 89, No. 2, History and September 11: A Special Issue, Sep, 2002, Available at: <http://www.jstor.org/stable/3092172> [Accessed: 30/10/2009].
- Mogahed, Dalia, Muslims and Americans: The Way Forward", *The Gallup*, 2005. Available at:
<http://www.muslimwestfacts.com/mwf/105652/Muslims-Americans-Way-Forward.aspx> [Accessed 07/10/2009].
- Ning, Wang, " Orientalism versus Occidentalism?" New Literary History, Vol. 28, No. 1, Cultural Studies: China and the West ,Winter, 1997, Available at: <http://www.jstor.org/stable/20057401> [Accessed: 30/10/2009].
- Nisbet Erik C, Matthew C. Nisbet, Dietram A. Scheufele and James E. Shanahan, " Public Diplomacy, Television News, and Muslim Opinion. *The Harvard International Journal of Press/Politics*, 9; 11, 2004, Available at:
- <http://hij.sagepub.com/cgi/content/abstract/9/2/11>
• [Accessed: 05/05/2010].
- Roth-Seneff, Andrew, "Occidentalism and the Realism of Empire: Notes on the Critical Method of William Roseberry", *Critique of Anthropology*, No.27, 2007, Available at

- <http://coa.sagepub.com/cgi/reprint/27/4/449.pdf> [Accessed: 04/12/2009].
- Santos, Boaventura de Sousa, "A Non-Occidentalist West?: Learned Ignorance and Ecology of Knowledge" , *Theory Culture and Society*, Vol. 26 (7-8), 2009, Available at <http://tcs.sagepub.com/cgi/content/abstract/26/7-8/103> [Accessed: 12/03/2010].
- Snyder, Robert S, "The U.S. and Third World Revolutionary States: Understanding the Breakdown in Relations" , *International Studies Quarterly*, Vol. 43, No. 2, 1999, Available at: <http://www.jstor.org/stable/2600756> [Accessed: 30/10/2009].
- Vahdat, Farzin, " Post-Revolutionary Islamic Discourses on Modernity in Iran: Expansion and Contraction of Human Subjectivity", *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 35, No. 4, Nov., 2003, Available at: <http://www.jstor.org/stable/3879865> [Accessed: 30/10/2009].

